



## متن درس خارج نهایی استاد یزدان پناه - سه‌شنبه ۱۴۰۱/۰۸/۱۷



ما در فصل اول از مرحله رابعه به مقام چهارم رسیدیم، فرع اول که صحبت امکان ماهوی و امکان وجودی بود، در اینجا مطالبی گفته شد، رسیدیم به اینکه اساسا ما می‌توانیم صحبت امکان ذاتی را داشته باشیم در وجود فقری و اساسا الوجود یا الوجود إما ممکن او واجب را توضیح دادیم، و مباحث مربوط به او را گفتیم. الان باید برسیم به فرق‌های امکان فقری با امکان ماهوی. امکان ماهوی را من قصدم این بود ورود کنم کامل، دیدم اگر الان ورود کنم، باز باید خیلی صبر کنیم تا بشود، لذا به خلاصه امکان ماهوی اولاً اکتفا می‌کنیم، همین که بلدیم و می‌دانیم، به سرعت فرق‌های امکان ماهوی و امکان فقری را می‌گوییم. چون الان امکان فقری را گفتیم، فرق‌ها را بخواهیم بگوییم، الان واضح است. و الا بخواهیم امکان ماهوی و دعواهایش را حل کنیم و دوباره برگردیم، فکر می‌کنم یادمان می‌رود، دوباره از اول باید شروع کنیم. لذا اجازه بدهید همین امکان ماهوی را به صورت مختصر بگوییم، در لابلای که می‌رسیم و امکان ماهوی را جدی‌تر کردیم در بحث‌ها، ان شاء الله حالا می‌شود راحت‌تر سامان داد. یعنی جایش این است که اولاً اینجا امکان ماهوی را مفصل بگوییم ولی اینجا ما مختصر می‌گوییم، که بعد به فرق امکان ماهوی و امکان فقری برسیم.

### توضیح مختصر امکان ماهوی بر مدار ماهیت من حیث هی

#### طرح اول: امکان به معنای سلب ضرورتین

امکان ماهوی فی الجمله این قدر می‌دانیم، همین بیانی که علامه کرده، فی حد ذاته خالی از وجود و عدم است. چرا؟ ماهیت من حیث هی در نظر گرفته می‌شود، فی حد ذاته. ماهیت انسان فی حد ذاته، ماهیت بقر فی حد ذاته. و وقتی هم فی حد ذاته‌ای که این نحو در نظر می‌گیریم، یعنی خودش را به حسب خودش نگه می‌داریم، در آن جهتی که خودش خودش هست داریم می‌گوییم لا موجوده و لا معدومه، یعنی می‌گوییم ماهیت من حیث هی لیست الاهی؛ یعنی در ذات او، در ذاتیاتش چیزی به اسم وجو و عدم خوابیده نیست. اصل حرف، این است. یعنی آنکه ما می‌خواهیم بگوییم، اینجا است. خالی از وجود و عدم است، یعنی ذاتش بر حسب ذات بودن، در درونش در انسان، حیوان خوابیده، ناطق خوابیده ولی چیزی به اسم وجود و عدم خوابیده؛ که لذا می‌گوییم من حیث هی لیست الاهی، لا موجوده و لا معدومه، یعنی نه وجود درش خوابیده نه عدم درش خوابیده، در ذاتش خوابیده نیست. یعنی ما در ذات ماهیت، این را ندیدیم ولی می‌تواند متصف شود به وجود و عدم. همین که در ذات نیست و می‌تواند بشود، می‌گویید ممکن الوجود. به تعبیری خالی بودن از وجود و عدم؛ که اگر وجود در ذاتش باشد، هیچ گاه نباید معدوم بشود و اگر عدم در ذاتش باشد، هیچ گاه نباید موجود بشود. و به تعبیری اگر وجود یا عدم رفت در نهاد ذاتش، آن می‌شود ضروری الوجود و ضروری العدم. اینجا که می‌گوییم لا موجوده و لا معدومه، لازمه‌ای دارد. لازمه‌اش چیست؟ لازمه‌اش این است پس او ممکن است. نه موجود است نه معدوم، پس ممکن است. در واقع از این لیست بموجوده و لیست بمعدومه، از این یک لازمه گرفتیم. الان زبانم بسته است، آقایان یک بحث دارند: حتی امکان هم در ذاتش نیست. دقت می‌کنید. الان فعلا همین قدر را

می‌گوییم. پس در واقع لیست بموجوده و لیست بمعدومه را که گفتید، لازمه‌ای دارد. چنین چیزی یعنی سلب ضرورتین باید بشود. اگر وجود درش باشد، ضرورت وجود پیدا می‌کند. اگر عدم درش باشد، ضرورت عدم پیدا می‌کند.

**سوال: [؟]**

**استاد:** الان عرض می‌کنم. ببینید اول، مسئله این است چه چیزی در ماهیت است که ما را به امکان ماهوی می‌کشاند؟ من الان دنبال این هستم. باید این را درست کنیم دیگر. می‌گوییم ماهیت از آن جهت که ماهیت است، خودش خودش است، الانسان انسان، الانسان حیوان، الانسان جوهر؛ ولی الانسان موجود به نحو اینکه در ذاتش خوابیده باشد، موجود نیست. عدم هم در ذاتش موجود نیست. به تعبیر دیگر لا موجوده و لا معدومه. هیچ کدام از اینها در ذاتش نیست.

**سوال: [؟]**

**استاد:** ببینید چی باعث شد؟ لذا علامه تعبیر کرد خلواز وجود و عدم. اگر وجود درش بود، می‌شد ضروری الوجود. اگر عدم درش بود، می‌شد ضروری العدم، یعنی حتما باید همیشه عدم می‌داشت. چون ذات، اقتضای عدم می‌کرد. اگر وجود درش بود، اقتضای وجود می‌کرد. الان بر اساس این، لا موجوده و لا معدومه که می‌گوییم، یعنی چی؟ یعنی ضروری الوجود و العدم نیست، سلب ضرورتین. تا گفتید سلب ضرورت، نتیجه‌اش چه می‌شود؟ یعنی او در موجودیت ابایی از وجود و عدم هم ندارد، در خارج هم یا موجود است یا معدوم، و ابایی هم ندارد؛ ولی به خود، نه وجود دارد نه عدم. پس می‌گوییم فی حد ذاته، نه ضرورت وجود دارد نه ضرورت عدم. این آن چیزی است که آقایان نوعا گفتند، گفتند اصلا امکان به معنای سلب ضرورتین است. این یک طرح.

### طرح دوم: امکان به معنای تساوی نسبت

بعضی‌ها آمدند گفتند اصلا بحث تساوی نسبت می‌کنیم. یعنی صحبت سلب ضرورتین، نه. تساوی نسبت، به عنوان امر ثبوتی. می‌گوییم باز هم این را بگویید، یک لازمه‌ای از لوازم چنین وجود امکانی است. به تعبیری تساوی در ذاتش خوابیده نیست ولی لازمه اینکه لا موجوده و لا معدومه است، یعنی متساوی النسبه است. این طرح دوم.

### طرح سوم: امکان به معنای جواز

طرح سوم که بعضی‌ها گفتند، گفتند بالاخره در موجود بودن نیاز به غیر دارد. وقتی نیاز به غیر دارد، پس فی حد ذاته ندارد اما به غیر دارد. به تعبیری همانی است که می‌گوییم ابایی از وجود ندارد ولی می‌تواند متصف به وجود شود به دیگری، نه به خود. تا این را می‌گویید، می‌شود ممکن الوجود. یعنی در ذاتش وجوب خوابیده نیست، وجوب وجود خوابیده نیست، وجوب عدم خوابیده نیست، ضرورت وجود و ضرورت عدم خوابیده نیست — این، سلب ضرورتین — و درش جواز وجود هست. چرا؟ ابایی ندارد و می‌تواند. این ابایی ندارد و می‌تواند را بنده دارم طرح می‌کنم، می‌خواهم برای اینکه فضا را روشن کنم. و الا در نوع بحث آقایان، سلب ضرورتین آمده. گهگاهی تساوی نسبت را گفتند، گاهی لفظ عدم اباء را گفتند، مثلا همین علامه طباطبایی در بحث ماهیت صفحه ۷۲، این طوری تعبیر می‌کند «لا تأبی أن تتصف بأنها موجودة أو معدومة كانت في حد ذاتها لا موجودة و لا موجودة»<sup>۱</sup> پس در

<sup>۱</sup> الماهية و هي ما يقال في جواب ما هو لما كانت من حيث هي و بالنظر إلى ذاتها في حد ذاتها لا تأبی أن تتصف بأنها موجودة أو معدومة، كانت في حد ذاتها لا موجودة و لا موجودة؛ بمعنى أن الموجود و اللاموجود ليس شيء منهما مأخوذا في حد ذاتها بأن يكون عینها أو جزءها و إن كانت لا تخلو عن الانصاف بأحدهما في نفس الأمر بنحو الاتصاف بصفة خارجة عن الذات. و بعبارة أخرى الماهية بحسب الحمل الأولي ليست بموجودة و لا

واقع چي؟ سلب ضرورتين هست و اباء ندارد. اباء ندارد از اتصاف و مي تواند متصف شود. اين بحث «مي تواند» را مي خواهيم در بياورم. چه مي تواند در بياوريد، که مي شود جواز. چه بگييد سلب ضرورتين است که آقاين گفتند. چه تساوي نسبت؛ هر کدام اينها را بگوييد، به عنوان لازم ماهيت است، نه خود ماهيت. يعني به تعييري حتي سلب ضرورتين در ذاتش خواييده نيست. دقت کنيد. طرح در مورد ماهيت، اين طوري است. من حيث هي ليست الا هي، خب ليست الا هي را گفتيد، بعد هم مي گوييد لا موجوده و لا معدومه. وقتي لا موجوده و لا معدومه است، في حد ذاته سلب ضرورتين دارد. في حد ذاته يعني چي؟ حالا توضيح مي دهيم بعدا. في حد ذاته يعني چي؟ يعني لازمه اين است، نه يعني در ذاتش سلب ضرورتين خواييده باشد.

**سوال: [؟]**

**استاد:** نه. آقاين براي اينکه بخواهند به امکان برسند، گفتند سلب ضرورتين.

**سوال: [؟]**

**استاد:** من سه تا طرح کردم ديگر، الان سه تا طرح داشتم ديگر. يك طرح، اصلا امکان يعني سلب ضرورتين. مگر تا حالا نخوانديم؟! اين آقاين، جناب علامه، سلب ضرورتين را به عنوان بحث امکان نکرد؟! گفت البته يك سلب است، دو سلب نيست، بعد گفت اين معدوله است. همين بحث ها. طبق اين بحث، خلاصه اش چه مي شود؟ سلب ضرورتين، از دل ماهيت در مي آيد. از دل ماهيت در مي آيد، از ذات ماهيت بر مي آيد، منظورتان يعني ذاتي اش است؟ نه، لازمه اش است. چرا؟ ذاتي اش اگر بکنيد، يعني چي؟ يعني در نهاد ذاتش همچنان که حيوان و ناطق را قرار داديد در انسان، بايد سلب ضرورتين را هم قرار بدهيد! در حالي که اين کار را کسي نمي خواهد بکند. اين همان چيزي است که بعدا جناب علامه در فرع دوم مي گويد.

**سوال: [؟]**

**استاد:** اينجا الان ذاتي که مي گويد ماهيت من حيث هي، بايد در ذات بايستيد. اين، فرع دوم است، علامه بهش مي پردازد به عنوان لازم، تعبير مي کند لازم است، نه يعني در ذات خواييده. مي رسيم، ان شاء الله توضيح مي دهيم. الان سريع مي گويم، به خاطر اينکه عرض کردم اگر بخواهم مفصل بايستم، بايد فرع دوم را بخوانم و خيلي چيزهاي ديگر را بگويم، ديگر مي خواهم همين جا زودتر تمامش کنم، به سرعت فضا را روشن کنم، چون دوستان همه خوانديد ديگر، اينها را در بدايه و نهايه خوانديد. خب اين يك. پس اگر طرح سلب ضرورتين مي دهيد، اين مي شود لازمه ذات. به تعييري لا موجوده و لا معدومه، فليست بضروريه الوجود و العدم. اين مي شود لازمه همان لا موجوده و لا معدومه که گفتيد. اين، طرح آقاين. به سرعت، اين طوري مي گويند. چرا؟ اگر وجود در ذاتش خواييده باشد، ضروري الوجود مي شود. اگر عدم در ذاتش خواييده باشد، ضروري العدم مي شود. بعد اينجا چي؟ سلب ضرورتين مي کنيد، لا موجوده و لا معدومه؛ يعني ليست بضروريه الوجود و العدم. طرح اين آقاين، اين طوري است. خب اين يك طرح.

**سوال: [؟]**

**استاد:** امکان بالذات یعنی از ذات ماهیت به عنوان لازم ذات. ان شاء الله من در فرعها توضیح می‌دهم.

**سوال: [؟]**

**استاد:** چرا دیگر، امکان بالذات است. مثلا الان زوجیت می‌گوییم لازم ذات و از ذات اربعه در می‌آید.

**سوال: [؟]**

**استاد:** چون شما آن ذاتی‌ای که من در بحث وجود توضیح دادم در ذهن تان است. ان شاء الله من در یکی از فرقها همین را توضیح می‌دهم. ذاتی که الان اینجا گفته می‌شود امکان ذاتی، یعنی از ذات، امکان می‌جوشد به عنوان لازم، نه در درون ذات. همه آقایانی که در این بحث در مورد امکان ماهوی می‌گویند، همین را می‌گویند. این را در فرع دوم می‌گوییم. اصلا حرف این است شما وقتی می‌گویید ماهیت من حیث هی لیست الاهی، یعنی در ذاتش چه چیزی خوابیده؟ خلاصه عرض کردم در ذاتش حیوان خوابیده، ناطق خوابیده اما چیزی به اسم وجود و عدم خوابیده نیست. که اگر بگویید وجود درش خوابیده چی می‌شود؟ حتما خواهد بود. چرا؟ چون ذاتش اقتضاء می‌کند، پس می‌شود ضروری الوجود. اگر در ذاتش عدم خوابیده باشد، حتما نخواهد بود، می‌شود چی؟ ضروری العدم. و وقتی می‌گویید لا موجوده و لا معدومه یعنی چی؟ یعنی لیس بضروریه الوجود و العدم. این، بیان این آقایان است. چه کار کردند؟ امکان، ذاتی است، می‌گوییم از ذات ماهیت بر می‌آید که در خود نداشته باشد. این، طرح آقایان است برای سلب ضرورتینی که درست می‌کنند. چرا؟ چون سلب ضرورتین را گرفتند امکان. و سلب ضرورتین را از دو سلب تبدیل کردند به یک سلب، و تبدیلیش کردند به معدوله. حالا آن توضیحاتی که داده شده و گفتیم. این طرح اول.

طرح دوم، بحث را می‌برد سر تساوی نسبت، یعنی در ذاتش نه وجود خوابیده نه عدم ولی نسبت به هر دو تساوی النسبه است. تا می‌گویید متساوی النسبه است، یعنی می‌تواند. این حالت که اگر کسی توضیح بدهد، امکان را مساوی تساوی نسبت گرفته، نه سلب ضرورتین.

**سوال: [؟]**

**استاد:** اگر آن را بگویند، اصلا راحت است. آن از سلب ضرورتین به تساوی می‌رسد، اصلا مشکلی ندارد. الان می‌خواهم بگویم طرحی که بگوید امکان سلب ضرورتین نیست، ثبوتی به معنای تساوی نسبت است. چون بعضی‌ها دیدم این تعبیر را می‌کنند. می‌خواهم این را بگویم یعنی چی. اگر کسی بخواهد توضیح بدهد، دیگر لازم نیست از سلب ضرورتین برسد به تساوی نسبت. این از چه راهی می‌گوید؟ می‌گوید یعنی فی حد ذاته هیچ کدام اینها را ندارد ولی متساوی النسبه است، می‌تواند هر یک از این دو را بپذیرد. این می‌تواند بپذیرد را به صورت تساوی توضیح می‌دهد. دقت می‌کنید.

طرح سوم روی می‌تواند تأکید می‌کند. اباء ندارد و می‌تواند. و عملا هم در خارج، ماهیت، یا موجود است یا معدوم. یعنی بالاخره یا وجود را یا عدم را می‌پذیرد ولی فی حد ذاته هیچ کدام را ندارد. فی حد ذاته ندارد، ممکن الوجود است. ببینید امکان وجود را چطوری معنا کردند الان. امکان وجود یعنی جایز است که موجود شود اما در ذاتش خوابیده نیست. نه وجود خوابیده نه عدم ولی جایز است. پس سه طرح می‌شود طرح کرد. من نمی‌گویم این طرحها را باید قبول کرد. می‌خواهم بگویم کسی اگر بخواهد در امکان ماهوی صحبت کند، یا امکان را سلب ضرورتین می‌گیرد، همان طرح اول. یا تساوی نسبت می‌گیرد، طرح دوم. یا جواز می‌گیرد، طرح سوم. حالا همین جا در پرانتز بگویم یکی از دوستان گشتند دیدند در متن‌های حاجی صحبت سه گانه سلب

ضرورتین، تساوی نسبت و جواز آورده حاجی، عنوان داده. ولی بهتان بگویم، بروید در همه کتاب‌ها بنگرید، لفظ «جواز» آهسته سر در آورده هست. اگر من بحث تاریخی را می‌کردم، نشان می‌دادم جواز چطوری در فاهمه همه هست ولی معمولاً روی همین سلب ضرورتین رفتند. دقت می‌کنید. عرض کردم سلب ضرورتین به دلیل بستر کارشان که یکی تقسیم و یکی هم همین بحث ماهیت که من حیث هی لیست الا هی، اینها را به سلب ضرورتین کشانده با آن طرح خاص خودشان، و بحث امکان را از این گرفتند، و دیگر در همین حد ایستادند. ولی عجالتاً این سه تا طرح هست. لفظ جواز یا قابلیت، قابلیت عام یا امکان به معنای ثبوتی، اینها را باید توجه کرد.

### طرح چهارم: طرح صدرا در تقسیم اقرب

بعد جناب صدرا این را به این شکل در آورد اگر خود ذات کافی در موجودیت است، می‌شود واجب الوجود. و اگر خود ذات کافی در موجودیت نیست، به غیر ولو به وجود همراه ماهیت هست و موجودیت را می‌پذیرد، که در ماهیت این را می‌گوییم، پس ممکن است. چرا؟ چون فی حد ذاته درش وجود نیست اما به مجاور می‌پذیرد. این طرح صدرا بی است در توضیح امکان، آن تقسیم اقرب که کرد. این چهار طرح را دیدید طرح‌شان چطوری است این چهار تا. خب حالا این را ما می‌گوییم امکان ماهوی. پس امکان ماهوی اولاً دقت کنید دایره مدار ذات ماهیت من حیث هی است، اصل حرفش. از آنجا شروع می‌شود. حتی ذات موجوده و الموجود اما واجب او ممکن را، حتی مثل طرح صدرا بی می‌دهد، باز ذاتش را که در نظر می‌گیرید کدام ذات است؟ ذات من حیث هی است در بحث امکان ماهوی. یعنی ماهیت من حیث هی، لا موجوده و لا معدومه، نه وجود درش هست نه عدم درش هست. این را دقت کنید در کار این آقایان. خب این شد امکان ماهوی. خیلی خلاصه و به سرعت گفتیم و الا الان باید ایستاد و بحث کرد و نشان داد که اساساً اینها چه می‌گویند و لازم ذات می‌گویند یعنی چی، تک تک اینها را باید توضیح داد. من دیگر از همه اینها گذشتم. حتی آن طرح جوازی که دادیم چطوری در امکان ماهوی باز هم پیاده می‌شود؛ عملاً معنای جواز و می‌تواند را یواش گفتم دیگر. اصلاً احتیاج به اینها نیست.

### فرق‌های امکان ماهوی و امکان وجودی

حالا فرق امکان ماهوی با امکان فقری وجودی چیست؟ می‌خواهم به این پردازم. چند تا فرق نوشتیم، حدود هفت تا نوشتیم، حالا ببینیم چطوری می‌شود.

#### فرق اول: مناط امکان ذاتی وجودی، فقر به غیر است ولی مناط امکان ذاتی ماهوی، خلو ماهیت من حیث هی از وجود و عدم است

اینکه خواندیم و مکرر گفتیم امکان ذاتی به دلیل فقر به غیر، فقر وجودی به غیر، امکان دارد. امکان ذاتی دارد وجود اما امکان ذاتی وجود به دلیل چیست؟ به دلیل فقر وجودی او است، یعنی نیاز به غیر. ولی مناط امکان در ماهیت چیست؟ به تعبیر علامه خلو از وجود و عدم. یعنی در وجود اصلاً بحث خلو را اولاً نمی‌کنیم به این شکل که خلو دارد. همین الان وجود دارد. آن یکی ذات را گرفته که اصلاً ذات، وجود و عدم درش خوابیده نیست، خلو از این است؛ روی او ایستاده. مناطش خالی بودن در نهاد ذاتش است. این یک.

سوال: [؟]

**استاد:** بالاخره یعنی خالی است در نهاد ذاتش ولو بگویید به عنوان لازم ذات. ولی خلو است، یعنی ندارد. مناطش این است. مناطش را داریم می‌گوییم. حالا این مناط آیا خود ذات است یا لازمه ذات، الان می‌رسیم و می‌گوییم.

### فرق دوم: امکان وجودی، عین ذات وجود است ولی امکان ماهوی، عین ذات ماهیت نیست

دو، امکان در بحث وجود امکانی، عین ذات وجودش هست ولی در امکان ماهوی، لازمه ذات است. دقت کنید. الان توضیح دادم که امکان ماهوی چه سلب ضرورتین بگیرد، چه جواز بگیرد، چه تساوی نسبت بگیرد، اینها را چه می‌گویند؟ لازمه ذات است، در نهاد ذات نخوایده. یعنی ماهیت من حیث هی، حیوان درش خوایده، ناطق درش خوایده، چیزی به اسم امکان درش خوایده نیست به هر معنایی از امکان بگویید. ولی لازمه ذات است، با آن توضیحی که همین الان هم دادیم. اینجا می‌شود لازمه ذات ولی آنجا امکان، عین ذات است. دو.

**سوال: [؟]**

**استاد:** در ذات ماهیت مثلا انسان، درش حیوان به اضافه ناطق به اضافه جواز است؟! اصلا این طوری می‌شود گفت؟! این را گفتیم دیگر.

**سوال: [؟]**

**استاد:** اشکالی ندارد، اصلا همین تعبیر شما را فرض می‌کنیم درست، اما معنایش این نیست که هر دو یک جورند پس. باید نگاه کنیم یکی می‌شود لازمه ذات، چون عملا شما رفتید روی ماهیت من حیث هی، در نهاد ذاتش دیدید مثلا حیوان و ناطق خوایده، هیچ چیز دیگری خوایده نیست.

**سوال: [؟]**

**استاد:** لازمه ذات می‌گویید، می‌رسیم؛ اشکال ندارد. اقتضای ذات، لازم ذات که اقتضاء راهم علامه توضیح می‌دهد آیا اقتضاء هست، نیست؛ حالا بحث می‌کنیم دیگر، زبانم بسته است. این، فرع دوم است. ولی این هست که لازم ذات است. درون ذات که نمی‌برید. می‌برید؟!

**سوال: [؟]**

**استاد:** به تعبیری اصلا بگو یک حالی است اما این حال مال چیست؟

**سوال: [؟]**

**استاد:** عین همان است، به دلیل اینکه مصداق است، یعنی متحد می‌شوند، ممکن هست. اما منظورتان این است که در نهاد ذات ماهیت خوایده؟! چون مهم در بحث امکان ماهوی، ماهیت من حیث هی است. تأکید می‌کنم. خیلی مهم است. یعنی به تعبیر دیگر اصلا چطوری توضیح می‌دهید؟ می‌گوییم ماهیت من حیث هی لیست الهی، هیچی درش نیست، نه وحدت، نه کثرت، نه وجود، نه عدم، هیچی درش نیست، فقط چی درش هست؟ حیوان و ناطق درش هست.

**سوال: [؟]**

**استاد:** این هم فرق سوم می گذارم. اصلاً ذاتی عنوان نمی دهم. لفظ ذاتی، الان مهم برای من نیست. الان مهم برای من این قسمت است که شما در آنجایی که می گوئید امکان فقری، نفس وجود او می شود. چون اصلاً هویت وجودی اش چیست؟ ممکن است. حتی لفظ ذاتی را هم من آن شاء الله توضیح می دهم. نفس وجود او است، خودش است. اما اینجا می گوئید لازمه این ماهیت است، نه خود ماهیت.

**سوال: [؟]**

**استاد:** آن مناط بود، که گفتیم. الان من خود امکان را دارم می گویم.

**سوال: [؟]**

**استاد:** مسئله اش خیلی راحت است. ببینید نحوه وجود است امکان. می دانید معنای نحوه وجود یعنی چی؟ نحوه وجود را معنا کنید.

**سوال: [؟]**

**استاد:** تعارض ندارد، هزاران جهت دارد. فقط بگذارید اول درستش کنم. الان بالاخره ما به هر دلیلی، از طریق فقر یا هر چیزی رسیدیم که این، نحوه وجودش امکانی است و این، نحوه وجودش وجوبی است. و خارج است، و بالفعل است.

**سوال: [؟]**

**استاد:** نفس ذات وجودی اش است، تمام وجودش است.

**سوال: [؟]**

**استاد:** اصلاً ادبیات نحوه وجود می دانید یعنی چی؟ نه یعنی یک وجودی داریم و یک نحوه داریم.

**سوال: [؟]**

**استاد:** هزاران نحوه دارد. بالفعل است، خارجی است، علت است.

**سوال: [؟]**

**استاد:** به تعبیری در وجود که رفتید، تا می گوئید نحو من الوجود، بحث های تشکیک صدرایی نحو من وجود را چطوری توضیح داد؟ گفت نه یعنی وجودی است و یک نحوه ای دارد. نحوه، تمام حقیقت وجود او است. یادتان باشد این را به همش نزنید. یعنی خیال نکنید یک چیزی اینجا هست، یکی دیگر هم آنجا است. نه، اصلاً امکان وجودی، همان فقری است که دارد، خوب است. همان خارجی است که دارد، خوب است. ولی عملاً یک وجود است، به نفس وجودش ممکن است. نبردید حالا یک لازمه بیرون از ذات کنید. دقت کنید در بحث های ماهوی، یک چیزی است، در نهاد ذات نخواهید. من کاش مفصل می گفتم. به صورت خیلی روان گفتم: در انسان، حیوان خواهیده، ناطق خواهیده، وجود خواهیده نیست. ببینید این طوری. این، طرح اینها است. می گوئید ممکن، ممکن می رود در ذات؟ همه شان تصریح کردند اگر ممکن برود در ذات، حتی لا ممکن هم اینجا صادق است؛ پس نه ممکن و نه لا ممکن به حسب ذات، توضیح دادند آقایان. چرا؟ چون به حسب ذات داری صحبت می کنی. به حسب ذات یعنی تمام ذات انسان را می گردی، درش چی پیدا می کنی؟ این طوری توضیح دادند. ببینید اصل بحث از اینجا شروع شده. این

است که باعث می‌شود ما همیشه می‌گوییم این بیرون می‌ایستد ولی خاصیت او است. لذا مجبور شده علامه در فرع دوم بگوید این حمل شایع است، این لازم است. ان شاء الله در فرع دوم می‌خوانیم. ولی اینجا در امکان وجودی بحث ما این نیست. البته می‌توانید ادبیات لازم هم بدهید اینجا، ولی منظور ما از لازم این نیست که یعنی جدای از او است، بلکه تمام ذات او است، نحوه وجود او است. دقت می‌کنید. این فرق دوم.

### فرق سوم: امکان ذاتی در وجود، ذاتی وجودی مقصود است ولی امکان ذاتی در ماهیت، لازم ذات مقصود است

فرق سوم، امکان ذاتی در وجودات، ذاتی وجودی منظورمان است اما در امکان ذاتی در ماهیات، لازم ذات منظورمان است. ذاتی، اینجا به معنای لازمه ذات است. آنجا به معنای ذاتی وجودی که گاهی وجود فی نفسه‌اش عین وجود لغیره است چه کار کردیم؟ گفتیم در نهاد ذاتش هر دو خوابیده و عین هم هستند. اگر یادتان باشد اینها را توضیح دادم. ذاتی وجودی واقعا یعنی اگر من بخواهم بگویم درست مثل ذاتی ماهوی که در ذاتش خوابیده، این طوری می‌شود. البته می‌دانید که خیلی فرق است بین ذاتی وجودی و ذاتی ماهوی. چون اصلا جنس و فصل آن طوری نداریم، آنها نیست. اینجا الان در مورد ماهیت می‌گوییم لازم ذات اما در وجود وقتی صحبت می‌کنید، ما می‌گوییم ذاتی او است؛ این ادبیاتی که دادیم مثلا می‌گوییم وجود فی نفسه او عین وجود فی غیره است، این فی غیره بودن گفتیم ذاتی او است. این ذاتی یعنی چی؟ بسان حیوان و ناطق است برای انسان ولی یادتان باشد دیگر جنس و فصلی نیست.

### سوال: [؟]

استاد: در فرق دوم، ما روی یک چیز دیگر تأکید کردیم. فرق دوم این طوری بود عین ذات است. الان من می‌خواهم صحبت این کنم ادبیات ذاتی به چه معنا است. اتفاقا من دو را گفتم که بتوانم نتیجه سه را بگیرم. در دو فقط می‌خواستم بگویم یکی عین ذات است، یکی خارج ذات، لازم ذات. در اینجا می‌خواهم بگویم اتفاقا اگر خوب نگاه کنید، لفظ ذاتی را هم که دارم می‌گویم، توجه کنید یکی ذاتی وجودی است، یکی ذاتی ماهوی است و منظورم از ذاتی ماهوی هم یعنی لازم ذات، نه حتی ذاتی ماهوی یعنی در درون ذات. و در این فرض حالا فرقی چیست؟ ذاتی وجودی بسان جنس و فصل است، آن ذاتی‌ای که در ماهیت قرار می‌گیرد، نه لازم ذات. بسان او است. بسان مشخص است دیگر، بسان یعنی شبیه، نه یعنی دقیقا. چون گفتیم احکامش اصلا فرق دارد. در نهاد ذاتش خوابیده اما در نهاد ذاتش چطوری خوابیده؟ آن گونه که وجودی است. ادبیات مقوم ذات وجودی. یادم است گفتم، اینها را مفصل توضیح دادم. اما نه به معنای مقوم ماهوی که جنس و فصلی است. تأکید کردم اینها را، باز دیگر دوباره برنگردم. بر اساس دو، ما این سه را نتیجه گرفتیم.

### فرق چهارم: تفاوت سلب ضرورتین در وجود با سلب ضرورتین در ماهیت

فرق چهارم، واقعیتش این را باید حوصله کنم. یک کمی‌اش را می‌گویم؛ اگر تمامش نکردم، بعدا می‌گویم. سلب ضرورتین، هر دو جا معنا ندارد. اولاً مقدمه می‌خواهم بچینم. سلب ضرورتین، هم در امکان ذاتی وجودی معنا دارد هم در امکان ذاتی ماهوی. امکان ذاتی ماهوی، سلب ضرورتین، که واضح است. گفتیم، توضیح دادیم سلب ضرورتین چطوری است. در هر دو جا هست ولی سلب ضرورتین در وجود، غیر از سلب ضرورتین در ماهیت است. آقایان مکرر گفتند سلب ضرورتین مال ماهیت است، و در امکان وجودی راه ندارد، فقط در ماهیت معنا دارد. ولی واقعیت این است که سلب ضرورتین حتی در وجود هم راه دارد. همین که می‌گویید جواز دارد، یعنی سلب ضرورتین دارد اما سلب ضرورتین اینجا با آنجا فرق دارد. یعنی یکی از لوازم بحث جوازی



که بنده عرض می‌کنم، یکی از لوازمش سلب ضرورتین می‌شود. سلب ضرورتین دو جور است. یک سلب ضرورتین ماهوی داریم، یک سلب ضرورتین وجودی. جالب است صدرا که اینجا می‌گوید سلب ضرورتین مال ماهیت است، در اسفار جلد ۱ صفحه ۸۶ این بود؟ ولی خود ایشان در تفسیر جلد ۴ صفحه ۳۵۴ نگاه کنید<sup>۲</sup>، آنجا یک نکته‌ای گفته که برگرفته از همین ضرورت ازلیه و ضرورت ذاتیه است. از دل او برمی‌آید سلب ضرورتین هم درش راه دارد. واضح است، اصلاً باید بگوییم سلب ضرورتین در وجود هم هست. حالا توضیح می‌دهیم چرا و فرقی چیست را هم می‌گوییم. الان فقط گفتیم مشترک است اما فرق چهارم چیست؟ سلب ضرورتین در ماهیت، غیر از سلب ضرورتین در وجود است. به تفسیر جلد ۴ صفحه ۳۵۴ رجوع بفرمایید.

و السلام علیکم و رحمت الله و برکاته

<sup>۲</sup> فإمكان الماهیات الخارجة عن مفهومها الوجود عبارة عن لا ضرورة وجودها و عدمها بالقياس إلى ذاتها من حيث هي و إمكان نفس الوجودات هو كونها بذواتها مرتبطة و متعلقة و بحقائقها روابط و تعلقات إلى غيرها، فحقائقها حقائق تعلقية و ذواتها ذوات لمعانية لا استقلال لها ذاتا و وجودا بخلاف الماهیات الكلية فإنها و إن لم يكن لها ثبوت قبل الوجود إلا أنها أعيان متصورة بكنهها ما دام وجوداتها و لو في العقل فإنها ما لم يتنور بنور الوجود لا يمكن الإشارة العقلية إليها بأنها ليست موجودة و لا معدومة في وقت من الأوقات بل هي باقية على احتجاجها الذاتي و بطونها الأصلي أزلا و أبدا و ليست حقائقها حقائق تعلقية فيمكن الإشارة إليها و الحكم عليها بأنها هي و أنها ليست إلا هي و أنها لا موجودة و لا معدومة و لا متقدمة و لا متأخرة و لا مصدر و لا صادر و لا متعلق و لا جاعل و لا مجعول و بالجملة ليست محكوما عليها بحسب ذواتها و لو في وقت وجودها المنسوب إليها مجازا عند العرفاء بنعت من النعوت إلا بأنها هي لا غير، بخلاف الوجودات فإن حقائقها تعلقية لا يمكن للعقل الإشارة إليها مع فرض انفصالها عن القيوم الجاعل بأنها هي إذ ليست لها هويات انفصالية استقلالية و مع هذا فإنها عينيات صرفة بلا إبهام و وجودات محصنة بلا ماهيات و أنوار ساذجة بلا ظلمة و هذا مما يحتاج تصورها إلى ذهن لطيف ذكي في غاية الذكاء و الدقة و اللطافة. [صدر الدين شيرازي، محمد بن ابراهيم، الحكمة المتعالية في الأسفار العقلية الأربعة، جلد: ۱، صفحہ: ۸۶، مكتبة المصطفوي، قم - ایران، ۱۳۶۸ ه.ش.].

<sup>۳</sup> فعلى هذه القواعد يكون معنى قوله: اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ بمنزلة معنى قولهم: «نور الأنوار» و «وجود الوجودات» لما علمت أن حقيقة كل شيء هو وجوده الذي هو نوريته، ف«زيد» مثلا في الحقيقة هو وجوده الخاص و نور هويته الذي به يكون ظاهرا بذاته مظهرا لغيره. لا يقال: إنه كيف يكون النور الممكني ظاهرا بذاته، مع أنه يحتاج في وجوده إلى موجد يفيد له الوجود و النورية؟ لانا نقول: على قاعدة الإشرافيين تكون الأنوار الجوهرية و العرضية مجعولة بالجعل البسيط الإبداعي، فالجاعل لا يجعل «النور» نورا عندهم و لا يفيد النورية لما ليس بحسب جوهره و ذاته نور، بل يفيد نفس الأنوار و ينشئها، فقولنا «زيد موجود» عندهم بمنزلة قولنا: «زيد زيد» في أن القضية ضرورية، إلا أن الفرق بينه و بين قولنا: «الواجب موجود» أن هذه ضرورة أزلية، و هي ضرورة ذاتية و بين الضرورتين قد تبين الفرق في علم الميزان و الإمكان في الوجودات معناه سلب الضرورة الأزلية لا سلب الضرورة الذاتية فلا ينافي هذه الضرورة، الافتقار إلى العلة الجاعلة. و بالجملة فالسموات و الأرض عبارة عن وجوداتها الخاصة و أنوارها المتعينة، فهي بالحقيقة أنوار متفاوتة المرتب، و الله تعالى أشد مراتب النور و أجل درجاتها، فيكون نور السموات و الأرض بمنزلة نور الأنوار و فلك الأفلاك. [صدر الدين شيرازي، محمد بن ابراهيم، تفسير القرآن الكريم، جلد: ۴، صفحہ: ۳۵۳، بيدار، قم - ایران، ۱۳۶۶ ه.ش.].